

پیرامون " تفکر " ی که امپریالیسم جهانخوار آمریکا را
همتراز " اسلام سیاسی " و ... قلمداد می کند
نقدی بر مقاله " وحشی ها دنیا را نابود می کنند "
(قسمت دوم)

نمونه صورت مسئله سازی امپریالیستی- صهیونیستی علیه خلقهای فلسطین و لبنان جهت درس
آموزی از تاریخ خالی از فایده نیست . امپریالیستها و صهیونیستها تلاش فراوانی نمودند که
مسیحیان ، سنی ها و حکومت مرکزی لبنان را علیه حزب الله لبنان بسیج کنند . ولی بر عکس با
وحشیگری خویش باعث شدند مردم لبنان را هر بیشتر به زیر پرچم حزب الله لبنان سوق دهند .
هم اکنون سرزمین فلسطین ، لبنان ، سوریه ، اردن ، تا حدودی مصر تحت اشغال صهیونیستهای
اسرائیل قرار دارد . آنها هر وقت اراده کنند به داخل باقیمانده خاک فلسطین لشکر کشیده و رهبران و
فعالین آنها را می ربایند . آنها همین چند وقت پیش اعضای دولت قانونی و منتخب مردم فلسطین را
زدیدند و به زندانهای اسرائیل منتقل کردند .
زندانهای اسرائیل مملو از ده هزار فلسطینی و هزاران لبنانی ربوده شده است . صهیونیستها همه
خلق فلسطین ، لبنان و منطقه را به گروگان گرفته اند . آنها گانگستر منطقه هستند . آنوقت یک
چنین دولت صهیونیستی و فاشیستی مدعی است که فلسطینی ها یک سرباز اسرائیلی را ربوده اند و
به این سبب آنان را مسبب جنگ می دانند و لذا آسمان به زمین می آورند و برای یک دستمال
قیصریه را به آتش می کشند . با جنایات بی پایان لبنان و بویژه فلسطین را دهها سال به عقب سوق
دادند .

مگر این واقعیت را می شود انکار کرد که سرزمین فلسطین توسط ارتش اسرائیل اشغال شده و
لذا هر فلسطینی شرافتمند از این حق کاملاً مشروع برخوردار است تا در دفاع از غرور و شرافت
خویش ، هر سرباز متجاوز صهیونیستی را که بدست آورد با عشق به انسانیت و برای استقرار یک
دنیای بهتر معدوم کند . بر اساس کدام قانون بشری مجاز است که ستمگران بتوانند بربرمنشانه
بدیگر کشورها حمله کنند- سرزمین دیگران را اشغال نمایند- کشتار کنند- آدمربانی نمایند و مردم را
به گروگان بگیرند . و در مقابل دریائی از جنایتگری آنان ، ستمکشان دست روی دست بگذارند و
هیچ عملی انجام ندهند و مقاومتی ننمایند و شاهد سرکوب خویش باشند ؟ براستی مگر در جنگ
حلوا خیر می کنند ؟ مگر جنگی هم در جهان سراغ دارید که در آن تنها یک طرف حق تیر داشته
باشد ؟ این قانون جنگ است . سربازان متخاصم در همه جنگها به روی هم شلیک می کنند .

در واقع واقیعت انکارنا پذیر مسئله فلسطین چنین است که گوشه ای از آن ذکر گردید و نه
آنگونه که صهیونیستها و امپریالیستها جهت منحرف کردن افکار عمومی از سیاست واقعی ، با
آسمان و ریسمان بافی برای اهداف شومشان در فلسطین و لبنان ، توسط ماشین غول پیکر
دروغپردازی بدنبال مسئله سازی می باشند و کسانی هم پیدا می شوند که بر اساس این صورت
مسئله دست ساز امپریالیستی- صهیونیستی ، از مبارزه با " دو قطب تروریسم بین المللی " سخن
می گویند . در وصف مبارزه علیه " اسلام سیاسی " ای که سیاهتر از امپریالیسم جهانخوار
آمریکا است صدها صفحه کاغذ سیاه می کنند و نام آنرا هم می گذارند " دفاع از انسانیت و یک
دنیای بهتر " .

این صورت مسئله سازی در مورد لبنان نیز به همین منوال است . صهیونیستهای " دمکرات " و
بغایت جنایتکاران ضد بشر به یک کشور مستقل حمله کرده- تمام زیربنای ساختاری یک کشور را با
بمباران ، موشک و توپ درهم کوبیده- هزاران تن را قتل عام نموده- بیش از یک میلیون را آواره
کرده و وقیحانه آنرا " نابودی حزب الله " جلوه می دهند . مثنی بی خرد سیاسی نیز پیدا شده اند
که این تبلیغات صهیونیستها را تکرار می کنند . آنها چنین تبلیغ می کنند که گویا " حزب الله " یک
گروه تروریستی چندین نفره می باشد ؛ همدست جمهوری اسلامی و سوریه است و باین علت باید
از طرف اتحادیه امپریالیستی اروپا برچسب " تروریستی " بر آن حک شود ، از سازمان ملل

اخراج گردد و سرانجام مستوجب مرگ می باشند . در واقع این است جوهر کلام طرفداران تنوری " دوقطب تروریسم بین المللی " که تلاش دارند تا قطب " اسلام سیاسی " را سیاهتر از قطب دیگر به افکار عمومی القا کنند . و این همان برداشتی است که از مقاله آقای بهروز صفری تحت عنوان " وحشی ها دینا را نابود می کنند " استنتاج می گردد .

حزب الله لبنان نماینده نهضت مقاومت ملی است ، صرف نظر از اینکه کسی از رهبری آن شاد باشد و یا بدش بیاید . بزرگترین قدرت سیاسی و نظامی در کشور مستقل لبنان و نماینده مردم لبنان است . به پرچمدار مبارزه ملی مردم لبنان تبدیل گشته است . آنها نه تنها در شرایط حاضر مردم شیعه لبنان را که بیش از نصف جمعیت لبنان هستند نمایندگی می کنند ، بلکه نماینده واقعی همه مردم لبنان هستند . آنها دارای چندین وزیر در کابینه دولت لبنان می باشند و شرکت فعال در حکومت لبنان دارند . آنها ضامن استقلال لبنان در قبال تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم بوده و می باشند . حتی به اعتراف منابع امپریالیستی 90 در صد مردم لبنان اعم از شیعه و سنی ، مارونی و دروزی و ... از نهضت مقاومت مردم لبنان در قبال تجاوز اسرائیل حمایت می کنند . در واقع باید " ناتوانی " دولت لبنان در قبال " حزب الله " را در پس این قدرت واقعی دید ، و نه بسبب رسانه های امپریالیستی- صهیونیستی آنها را " سازمان تروریست " خطاب نمود .

این قدرت بقدری فراگیر است که اگر حزب الله لبنان اراده کند در یک لحظه صدها هزار مردم مسلح به خیابانها ریخته و حمایت خویش را از آنها اعلام می دارند . حزب الله لبنان در عین حال و در شرایط کنونی عامل مهم بازدارنده تجاوز گستاخانه امپریالیسم و صهیونیسم به سوریه و کشور ما ایران است . چنین جریان بزرگ اجتماعی را هم صدا با صهیونیستها و امپریالیستها یک " سازمان تروریستی " جلوه دادن تنها ناشی از بی خبری نیست ، بلکه ناشی از همراهی با صهیونیسم و امپریالیسم می باشد . ناشی از آن است که عده ای قصد دارند بدون توجه به سطح رشد ملتها و مبارزات آنها ملت‌های مسلمان را از داشتن رهبران مذهبی سیاسی که نوکر امپریالیسم و صهیونیسم نباشند محروم کنند تا موانع استقرار سرمایه جهانی را برچینند و تسلط بدون منازع دشمنان بشریت را بر منطقه استراتژیک خاورمیانه مستقر سازند .

مبارزه مردم لبنان به رهبری چریک‌های حزب الله و مبارزه مردم فلسطین به رهبری دولت دموکراتیک و منتخب فلسطین صدها باز متری تر و شرافتمندانه تر از خرابکاری جریان‌های است که برای همدستی با اسرائیل به میدان آمده اند . این عده همان کسانی هستند که با منطق بیمارگونه خویش ، با صورت مسئله سازی امپریالیستی ، " اسلام سیاسی " را همتراز و حتی بالاتر از امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا قرار می دهند و خواهان نابودی تمام مسلمان جهانند . هوادار تجاوز امپریالیست آمریکا به ایران هستند . این عده مبارزه مردم جهان علیه جهانی شدن سرمایه و حمایت از تمامیت ارضی و استقلال ملی را با زبان جرج بوش ، آریل شارون " تروریسم " می خوانند . این عده به پیروی از منصور حکمت مدعی هستند که منظره سیاسی عمومی جهان مبین ؛ مبارزه " اسلام سیاسی و میلتاریسم آمریکا " است . آنها مبارزه ملت‌های جهان علیه امپریالیسم و صهیونیسم ، مبارزه طبقه کارگر بر ضد سرمایه داری و در نتیجه انقلابات ملی و سوسیالیستی را نفی می کنند .

مبارزه مردم فلسطین و لبنان حتی اگر رهبری آنها در دست نیروهای مذهبی باشد ، مبارزه ای برای استقلال ملی است و باید از آن حمایت کرد . فقط عمال استعمار در ایران و جهان برای فریب افکار عمومی این تبلیغات گوشخراش را براه می اندازند که باید علیه " اسلام سیاسی " مسلح شد و به حمایت از ارتش اسرائیل و امپریالیست‌های خون آشام برخاست .

براستی از چه موقع تا بحال قرار بوده است که کشتار مردم را به این بهانه که آنها مسلمان هستند مورد حمایت قرار داد؟! مگر ممالک مسلمان حق زندگی ندارند؟! مگر مسلمانان " داخل آدم " نیستند؟! مگر می شود اعراب سعودی و یا مردم پاکستان و افغانستان و ایران را به " جرم " اینکه مسلمان هستند قتل عام نمود؟! مگر مسلمان کشی همان یهودی کشی نیست؟! جداً این غریزه حیوانی و فاشیستی و ضد بشری از کدام ایدئولوژی ناشی می شود؟! فرق حکمتیسم با صهیونیسم

چيست؟! اين چه منطقی است، آيا اين "منطق" را می توان انسانی نام نهاد؟ آيا اين همان يك "دینای بهتر" منصور حکمت نيست که در آن انسانها بجرم مسلمان بودن بايد قتل عام گردند؟ آيا درک اين موضوع مشکل است که چرا تجاوز به فلسطين و لبنان مورد پشتيبانی همه امپرياليستها و مرتجعين جهان است؟! تمام امپرياليستها و ايدای ريز و درشتشان چنين تبليغ می کنند که گویا هدف اين تجاوز " نابودی حزب الله " (که آنرا سياهتر- وحشی تر می نامند) لبنان است. در حالی که آنها عمداً نام کشور مستقل لبنان را جهت فریب افکار عمومی بر زبان نمی آوردند. اروپای متحد در کنار دول مرتج عرب سکوت قبرستان اختيار کرده اند. هيچ کس به اين اقدام بغايت ضد بشری اسرانیل اعتراضی نمی کند. اسرانیل سرزمین های ديگران را اشغال کرده است. رسانه های امپرياليستی- صهيونيستی که ماشين شستشوی مغزی و از ابزار های " از خود بيگانگی " هستند، يا سکوت کرده اند و يا به جعل اخبار مشغولند. و اين در حالی است که امپرياليستها و صهيونيستها همه توان خویش را برای قتل عام مردم لبنان فراهم کرده اند- می خواهند لبنان را به عصر حجر ببرند. حال چگونه می شود تمام عمليات وحشیانه و بربرمنشانه را بخاطر ربودن دو سه سرباز اسرانیلی که در جنگ شرکت داشته اند توجيه کرد؟! در واقع اين نوع استدلال هيچ چیزی جز توهين به درجه دانائی مردم جهان معنی نمی دهد. اين نوع استدلال دولتهای امپرياليستی- صهيونيستی آمریکا و اسرانیل را حامی مردم جهان جا می زند، ولی شهادت بيان صریح آنرا ندارد و بدین طریق به آشفته فکری هر چه بیشتر دامن می زند.

صورت مسنله واقعی در پس اين تجاوز ددمنشانه، فشار هر چه بیشتر و در صورت پیدایش شرایط " مطلوب "، تجاوز به ايران است. تجاوزی برق آسا که قرار است در يك عمليات هم آهنگ و سراسری با بمب های هوشمند و چند صد تني، 10000 هدف را در آن واحد درهم بکوبند. و بقول خودشان مانع از بستن تنگه استراتژیک هرگز گردند. امپرياليستها می خواهند پشت جبهه خویش را برای فشار نظامی به ايران محکم کنند. نخست فلسطين، بعد از آن لبنان و سپس سوریه و آنگاه که اهرم های فشار سیاسی ايران را بی اثر کردند به سراغ ايران خواهند آمد. آنها هرگز قصد ندارند داوطلبانه خاک لبنان را ترک کنند. حضور نیروی نظامی سازمان ملل در جنوب لبنان هم آغازی است برای توطئه ديگر.

نتیجه گیری :

" تفکر " ی که نیروهای اسلامی را " سياهتر " از امپرياليستهای آدم خوار می داند، خواسته و یا نا خواسته خواهان آنست که مردم لبنان به نفع اسرانیل نابود شوند چراکه رهبری اين مردم در دست حزب الله قرار دارد. آنها تجاوز وحشیانه اسرانیل صهيونيستی را همتراز مبارزه مردم لبنان برهبری حزب الله که از موجودیت کشورشان دفاع می کنند، قرار می دهند و در تحليل نهائی با تجاوز اسرانیل " دمکرات، مترقی " اما، با کمال شرمساری موافقت.

به نظر ما منبع اين تئوری های بیمارگونه و ضد انسانی حکمتیسم است که در مقابل مارکسیسم چون کوتوله ناقص الخلقه ای علم گشته است. اگر مارکسیسم یگانه راه رهائی بشریت زحمتکش از دهشت های بی پایان انحصارات سرمایه داری و یا هرگونه نظام ستمگرانه دیگری است! پس حکمتیسم ديگر چه صیغی است! آيا حکمتیسم تکامل مارکسیسم لنينیسم است يا همدست امپرياليسم و صهيونيسم؟

مارکسیسم لنينیسم هرگز حق دفاع مشروع انسانها عليه تجاوزگران را بصرف رنگ، نژاد و مذهب نه تنها غير مجاز نمی خواند، بلکه آنرا عین دفاع از شرف انسانیت می داند. حکمتیسم است که حق دفاع مشروع مسلمانان مورد تجاوز امپرياليستها و صهيونيستها را، غير مجاز و قتل عام آنان را تحقق يك دینای بهتر می داند.

اين " تفکر " بايد بداند که واژه " پلیس امپرياليسم در منطقه " دارای بار سیاسی عمیقی است. رژیم نا مشروع صهيونيستی توسط امپرياليستها و بویژه امپرياليسم آمریکا که با مرگبارترین سلاحهای گشتار جمعی مجهز می باشد بمنظور درهم کوبیدن موانع رشد و گسترش سرمایه انحصارات امپرياليستی در منطقه ایجاد شده است. رژیم صهيونيستی اسرانیل، رژیم متعارف

سیاسی- اقتصادی و فرهنگی نیست. این رژیم فاقد سرزمین جغرافیایی و تاریخی است. وصله ناجوری است که بمنظور حراست از منافع انحصارات امپریالیستی قلدرمنشانه به خلقهای عرب و بویژه به خلق فلسطین تحمیل گشته است. تحمیل این رژیم که نقش پلیس امپریالیسم در منطقه را ایفا می کند، بقیمت کشتار دهها هزار تن فلسطینی- لبنانی- سوری- اردنی- مصری و..، بقیمت به قتل و زنجیر کشیدن دهها هزار نفر، آوارگی فقط بیش از سه میلیون فلسطینی، اشغال بیش از 70 درصد از سرزمین مردم فلسطین و بخشهایی از لبنان، سوریه، اردن، و در یک کلام به اسارت کشیدن میلیونها خلقهای منطقه تمام گشته است. قبل از تشکیل نا مشروع این غده سرطانی مردم فلسطین متشکل از عرب- یهود- مسلمان و مسیحی در کمال آرامش و صلح زندگی می کردند. تولد نامیمون این رژیم صهیونیستی توسط امپریالیسم انگلیس و سپس آمریکا، آغازی بود جهت برپائی جنگهای منطقه خاورمیانه و هرگز پایانی را برای خاتمه این جنگهای خانمانسوز متصور نیست.

در واقع باید ماهیت جنگ بین فلسطین و اسرائیل را در متن تولد نا مقدس رژیم صهیونیستی که نقطه اش با اشغالگری و جنایتکاری بسته شده است جستجو نمود. باید سیاست غارتگرانه و جنایتکارانه انحصارات امپریالیستی- صهیونیستی را در پس این جنگ دید و به قضاوت نشست. اگر قبول کنیم طبق اسناد افشا شده: سیاست امپریالیسم آمریکا بعد از فروپاشی بلوک شرق در جهت هژمونی بر جهان تنظیم و تدوین گردیده است. اگر بپذیریم این "سیاست" یک سیاست غارتگرانه و جنایتکارانه در جهت منافع انحصارات غول پیکر امپریالیسی علیه صدها میلیون از اهالی دنیا بکار رفته و می رود. اگر بپذیریم طبق تجربه سیاسی- تاریخی این "سیاست" جهت تحقق اش از بکار بردن وحشیانه ترین شیوه های ضد انسانی ابائی نداشته و ندارد. اگر بپذیریم این "سیاست" بخاطر تحمیل احکام و قوانین استثمارگرانه و استعماریش با لکد مال نمودن ابتدائی ترین حقوق بشر و با زیر پا گذاشتن خواسته های حق طلبانه صدها میلیون انسانها، جز با زبان بمب و موشک سخن نگفته است. اگر بپذیریم که تاکنون مردمان هیچ کشوری در هیچ نقطه از جهان نه تنها قادر نگشته توسط این "سیاست" به رهایی دست یابند بلکه بر عکس هر جا که این "سیاست" پای گذاشت حاصلش جز سیاهی و تباهی نبود. اگر بپذیریم که برپائی این امپراطوری هیولای بی شاخ و دم ناشی از دریائی از جنایتکاری و غارتگری- ناشی از کشتار بیش از صد میلیون انسانهای بیگناه- ناشی از به بندگی و بردگی کشیدن میلیونها انسانهای تحت ستم بوده است. اگر بپذیریم این دنیای کنونی پر زرق و برق آمریکائی حاصل غارت دیگر کشورها بوده و می باشد. اگر قادر باشیم بر اساس واقعیت های تاریخی، این "پیشرفت" را بپای حساب "تمدنین" آمریکائی ننویسیم، شاید بتوانیم صورت مسئله جهان کنونی را طور دیگر، یعنی بطور واقعبینانه و نه تصورگرایانه تحلیل کنیم. در این حالت، حل مسئله فلسطین و لبنان و افغانستان و عراق و در آینده سوریه و ایران، پاسخش، نه مبارزه با "دوقطب تروریسم بین المللی" بلکه مبارزه با قطبی است که عامل اصلی تمامی نا هنجاری های کنونی است، که با توسل به حربه مذهب عامل اصلی بوجود آورنده دولت های مذهبی بوده است.

گرچه مبارزه با هر رژیم ستمگر و استثماری، و از جمله مبارزه با نیروهای اسلامی ستمگر و جنایتکار هرکشوری چون رژیم جمهوری اسلامی ایران، وظیفه تعطیل نا پذیر ستمدیدگان کشورهای مفروض می باشد، و نه دخالت تجاوزگرانه امپریالیستها که حاصلی جز روی کار آمدن رژیم های سر سپرده بمنظور غارت هر بیشتر دسترنج- منابع طبیعی و اسارت کامل دهها میلیون انسانهای تحت ستم معنی نمی دهد.

ادامه دارد بهمن ادیب 2006/08/17